

جمع کنیم و بیب المتقدس را ترمیم کنیم و سهیون را تفسیر نماییم
و سلطنت یهود را مستقر فرمائیم

بدیهی است یهودی ذلت کشیده محنت دیده مانند همان
شخص منورالفکر که بشارات رمال را دروغ می داند ولیکن
چون بنفع او گفته شده مسرور می شود و مایل است که اخبار او
راست گردد انك تمايلي پیدا می کند

و در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایده مسلم
برای یهود تصور داشته یکی آنکه لافل سیاهی لشکر دشمنی می
شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشیت و تفریق را بلند
نموده است دوم آنکه از مسئله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه
نسبت به یهود بود مستخلص می شوند و با آنها معاشرت می
کنند بلکه وصلت (۱) بینمایند سوم آنکه اگر غلبه و قدرت با بهائیان
گردد عجالنا خودی در حزب آنان وارد کرده باشند و معهدا
همان جماعت یهود که بقول بهائیان می سال است بهائی شده اند
و بقول خودشان بهائی نشده اند بلکه برای تقویت دشمن اسلام
رفته اند هنوز ذبیحه اسلام را نمیخورند یا وقتی که زیارت قدس
می روند چند شبی هم در حیفا میروند و مهمان میشوند وقتی
بر کشند همین بهائی ها می گویند رفتیم مشرف شدیم !!

این عاوت خدیجه و تدبیب خصلت دیرینه ملت یهود است
که بعد از غلبه قسطنطین و انقراض آنها پیوسته میخواستند بحیله

۱- موصلت بهائیان مسلم را با یهودیهای بهائی که مبنی بر چه فاسفه و
نظریه است بدی بود که از میرزا عباس تاکید شد و کی هادر طهران و نقاط دیگر
با یهودیان وصلت کردند و انحراف را اطاعت کردند عملا مسکوت عنه گذارده
و شاید اگر موفق بتکانش جلد دومی بر این کتاب شده و در اینجا مقتضی
شد ذکر شود

و دسیسه ملت مسیحی را که دشمن خود میدانستند ضعیف و نابود نمایند حتی در قرن اول اسلام وقتی که قشون اسلام به مستعمرات روم میرفت عبورشان در صحراهای غفر بی آب و علف می بود و احتمال میرفت در آن صحراهای غفر به مشکلات بی ای و بی آذوقه کی بر خورند و به مقصد نرسند یهودیان اب و اذوقه باز الاغ ها می نمودند و به استقبال قشون اسلام می رفتند مبادا قبل از وصول بمقصد هلاک شوند و بمقصد خود که سرکوبی دشمن آنان باشد نائل نگردند

حیله های خادعانه و سیاستهای ماهرانه یهود را با مزایائی که در اخلاق ملی آنهاست جرجی زیدان که یکی از نویسندگان های معروف است بخوبی شرح میدهد

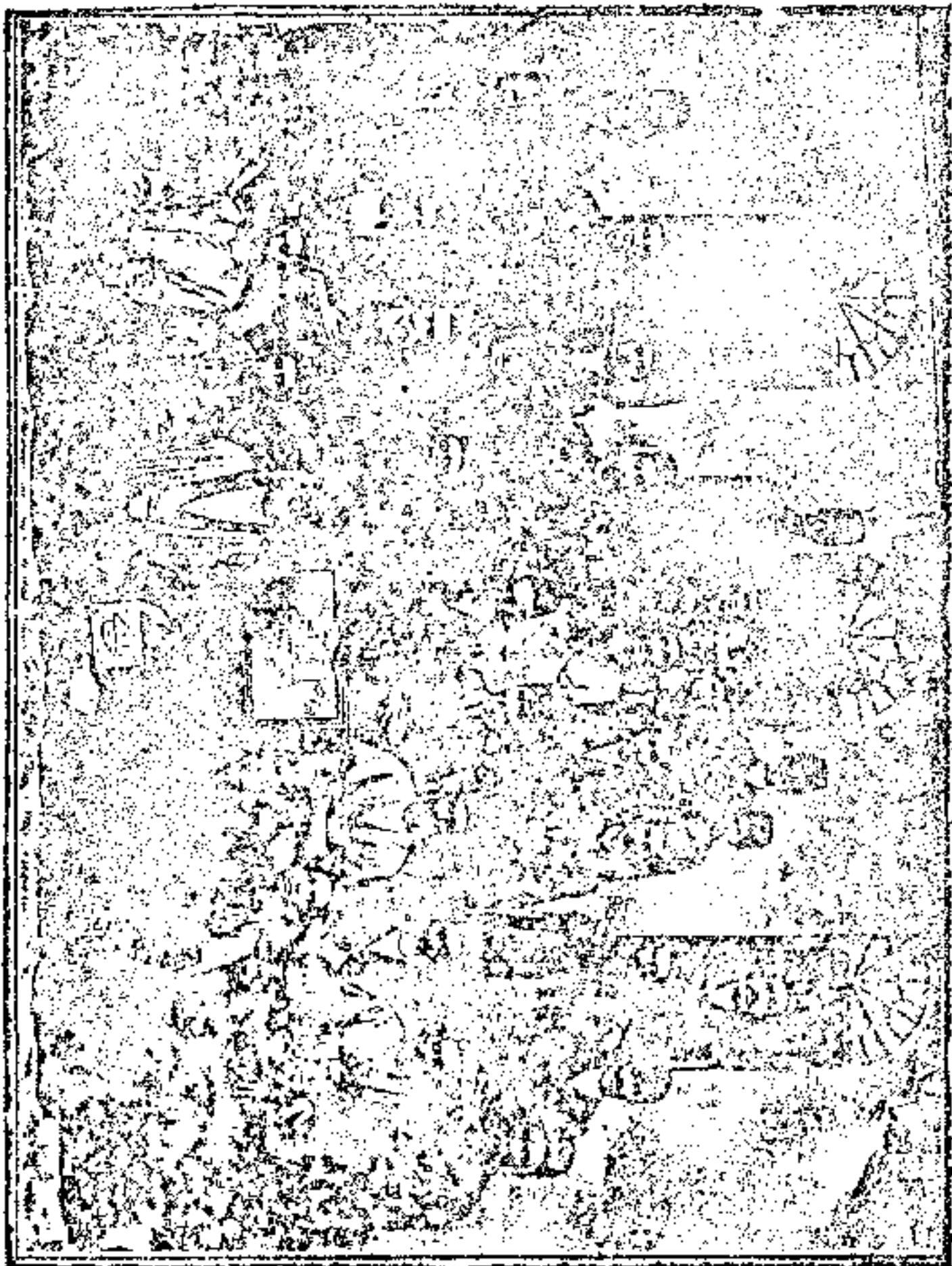
و پس از آنکه اسلام غلبه کرد همان رویه مشثومه را یهودیان تعقیب نموده همیشه در افساد و اخلال بین مسلمین بهر وسیله که دسترس پیدا کنند کوتاهی نمودند و چون قسمت مهم دنیا را دو ملیت بزرگ (مسیحی) و (اسلام) تشکیل داده و اداره می نمود و در مقابل این دو ملت بزرگ خود را ذلیل و زیون میدیدند و از امکان تشکیل ملیت بخود در مقابل این دو بکلی مایوس بودند بدین مناسبت پیوسته مترصد وقت و چشم نظر فرصت بودند بانواع حیل و تدابیر موجدیات تضعیف ملیت اسلام را فراهم کنند لهذا در هر قرن و عصری برویه های مخصوصی خود را در اقلیت های داخلی آنان وارد کرده شاید بدین جهت ملیت قوم اسلام یا مسیح را ضعیف و نابود نمایند در این مورد شواهد بسیاری دارم چون سیاست تصادم و بر خورد میکنند از ذکرش خود داری نمودم

خلاصه یهود هیچ وقت فراموش نمی کنند که يك روزی در دنیا سلطنت و ملیت داشته که آن بواسطه ظهور مسیح و غلبه اسلام معدوم شده و ممکن نیست صهیون را که موطن اصلی آنها است بدست دشمن به بینند و از رده نشوند و فراموش نمیکنند که این دولت بزرگ بالطبع نمیکنارند حیات سیاسی خود را تجدید کنند لهذا بانواع تدابیر و حیل در تضعیف و امحاء این دولت بزرگ سعی و جاهلند و یکی از آن تدابیر بزرگ نمودن اقلیت های داخلی آن ها مانند حزب بهائی و پروتستان است

مطالعه حالات و هب این منیه و کعب الاخبار و عبدالله این مفتح که فکر مورخین را مشغول و مخدوش نموده و يك قسمت مهم تاریخ را اشغال کرده بهترین نمونه برای تردستی و چالاکتی یهود در اجراء این نظریه است تشکیلات فراماسیون (که در ایران فراموش خانه نامیده می شود) از مخترعات یهود و بدست آن ها اداره میشود و با اینکه تقریباً دو هزار سال عمر کرده هنوز معلوم نمی توان کرد که چه حالتی را بخود گرفته است

اکنون ما عکس جماعت یهودی طهران را که همان نظریه بهائی شده اند و در یکی از کتاب های انگلیسی طبع و گراور شده بدست آورده در این جا طبع کردیم و هویت آنها و اولادشان را که فعلاً چه میکنند و در چه اداراتی هستند در جلد دوم خواهیم نوشت

مخفی نماند این عقایدی که در باره یهودیان وزر دشتی ها بیان کرده مقصود فقط همان عده اشخاص مختصری است که بواسطه بی اعتنائی بدیانت خویش و بی تقوائی مظهر اینگونه



کامیابان بهائی طهران

سخیالات و سیئات گردیدند و الا انهایی که بمقاید خود ثابت
 معتقدند و پای بند دیانت و کیش خویشند ابتدا اینگونه اوهام را
 نپذیرند و مقامی را برای شخص میرزا قائل نشوند و فرضاً اگر
 سلطنت ساسان را در یک استین خود بگیرد و سلطنت اسرائیل
 را در استین دیگر خود قرار دهد بکنفر زردشتی واقعی یا بکنفر

یهودی متدین فریب نخورد و باین مطالب اغوا نکردد باری عده
یهودیانی که بهر نظریه و خیالی دور این کاسه جمع شده اند
تقریباً پانصد نفر میشوند .

طایفه اهل حق

طبقه دیگر که اینگروه را تشکیل داده اند طایفه معروف اهل
حق اند که در السنه عوام علی اللهی نامیده میشوند ولی آنها
علی را خدا نمیدانند بلکه او و حضرت رسول را نشناخته اند و
بولایت امیرالمؤمنین و نبوت حضرت رسول قائل نیستند چه جای
آنکه آنها را رسول یا ولی بدانند بلکه حضرات اهل حق مانند
دروزی های سوریه تابع و مرید یک پیشوائی شده اند که موسوم
به سلطان ساق است و در هشتصد سال قبل بوده و قوانین و
مبادی برای آنها وضع کرده که نسبت ان مبادی با ادب فقرای
نعمت اللهی عموم مخصوص مطلق (۱) و با مبادی و احاب دروزی
های سوریه عموم مخصوص (۲) من وجه است و حضرات اهل
حق همان سلطان ساق را خدا میدانند و او را امیرالمؤمنین علی
مینامند و بدین جهت است که عوام آنها را علی اللهی میگویند
غرض آنست که علی در اصطلاح آنها سلطان ساق است و شبها
که میخوابند روی قبر او که قبله حضرات است میخوابند و قبرش نیز

۱ عموم مخصوص مطلق صدق کلی از یکطرف قضیه است مانند « حیوان

انسان »

۲ عموم مخصوص من وجه صدق جزئی است از طرفین قضیه مانند « حیوان

رایض »

در کنار سیروان بین اورمان و یاره و خانقاه است
 و بعد از سلطان ساق دینفر دیگر ابراهیم و بابا یادگار
 مقتدای این طایفه شدند که اولی را امام حسن و دومی را امام
 حسین مینامند و مرقد [۱] بابا یادگار در کوه دالهر واقع در شمال
 شرقی قصر شیرین است
 و پس از آنها مصطفی داودان پیشوای آنها شد که وی را
 بمنزله ابوالفضل میدانند و بعد داود کبود سوار مقتدای آن قوم
 گردید که فعلا هرچه نذر و نیاز دارند برای داود کبود سوار
 است و کتاب نوروز را که در قرن نوزدهم مصادف با میرزا بوده
 بمنزله قرآن میدانند

منجمله از مبادی و کلمات سلطان ساق آنست که حق در
 جلاب خاق ظهور میکند یعنی خداوند بصورت بشری جلوه
 مینماید و ازینرو در داخله آنها حتم و مقرر است در مجالس که
 وارد میشوند میباید دست حضار را یکان یکان ببوسند شاید یکی
 از حضار خدا باشد که در ضمن دست حق بوسیده شود و دیگر
 آنکه دیک جور شی دارند که مانند فقراء نعمت الهی با جزئی
 اختلافی می دهند و دیگر آنکه روزه آنها سه روز است و بجای
 نماز نیاز دارند که نکارنده در صدد شرح و تفصیل او نیسم ..
 و حضرات اهل حق خیلی ساده و بی اطلاع و عوام و بی
 مهارتند و ایل منجایی غالباً اهل حق هستند که نکارنده در میان
 آنها بوده و بمنزله ای اخلاقی آنان قدری آشنا شدم

باری جناب میرزا بهمان حرف های سه پهلوی خود یکی

۱ مرقد بابا یادگار را بمنزله کربلا میدانند و میگویند امام حسین حقیقی
 آنجا مدفون است و نزدیک مرقد آبی است موسوم باب غسلان آنرا آب زمزم
 میدانند

از آنها را می فریبد و راه فریب هم باز است زیرا آنها معتقدند که حق در ایاس بشر ظهور میکند و این هم که دعوی خدائی میکنند ایشیت که عدد مختصری از آنها بهائی شده و بالوهیت میرزا نظر به پیش گوئی مراد و مقتدای خودشان سلطان ساق که گفته است چه بعد ها حق ظاهر میشود و قائل شده اند

خیلی مضحك و خنده آور است موقعی که غزل مرحوم حکیم دانشمند حاجی ملا هادی سبزواری منتشر شد که مضمونش این است :

موسیقی نیست که دعوی انا الحق نشود

ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست

فوری دیک حصر خدائی میرزا بجوش میاید و تصور می کنند که میشود ان فیلسوف را نیز مانند دو سه نفر عوام اهل حق بفریبد لهذا کاغذی (لوحی) برای او مینویسد که چنین غزلی سروده اید که زمزمه ای انا الله از هر ذره بلند است . اینک همان دعوی و زمزمه از من بلند است چرا نمی شنوید !! بیان مقصود حکیم سبزواری در توحید باری تعالی و غفلت میرزا را به نظر و دانش قارئین واکندار مینمایم باری عدد جماعت اهل حق که وارث در طریقه بهائی شده اند همه جهت تقریباً پنجاه نفرند

نتیجه

طبقه چهارم از مذهب تشیع اسلام است و چنانچه قبلا اشاره کردیم همگی این چهار طبقه از اولاد و احفاد همان شخص فریب خورده اولی است و در این مدت چهارده سال کسی جدا پیدا

وارد در طریقه حضرات نشده است

و در بعضی از ولایات و ممالک کلیه جمعیت بهائی فقط از يك طبقه است مثلا همدان که نسبتا مرکز مهم بهائیان است با استثناء سه چهار نفر مسلمان تماما بهائی کلیمی هستند و همان کلیمی بهائی که بهائی شده اند زمام امر را بدست گرفته هر اقدامی که مخالف روح اسلامیت است میکنند و همیشه بیان سه چهار نفری که با اصطلاح خودشان بهائی فرقانی هستند طعن میزنند و آنان را در هیچ محفل رسمی عضویت نمی دهند و چون موضوع این کتاب بیان فلسفه فریبندگی و فریب خوردگی است نمی توان در بعض خصوصیات جامعه بهائیان شرح و تفصیلی دهم و لیکن بقارئین محترم و عهده میدهم اگر موفق شدیم جلد دومی برای این کتاب نگاشته شود در آن جلد تمامی قصص و حکایات و مشاهدات خود را از سوء اخلاق فردی و اجتماعی این طایفه از مرکز فلسطین تا تمام شرق و ایران من الباب الی المحراب با کراورهای مخصوصی و دلائل و براهین بنکارم تا معلوم شود ازادی خواهان چه صدمه بزرگی از این طایفه کشیدند و دولت و ملت ایران چه لطمه جبران ناپذیری از این جماعت که فی الواقع مزدور اجانب بودند دیدند

و همچنین در تمام هندوستان که عده بهائیان آنجا بالغ به یکصد نفر نیست همگی زردشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان بعنوان چای فروشی در بمبئی مجتمع شده اند و آنان نیز مانند کلیمی ها که عصبیت خود را از دست نداده اند همان تعصب زردشتی را قدری کمتر از یهودیان دارند و دو سه نفر مسلمان که در بمبئی هستند در اکثریت آن ها مستهلك شده و مخصوصا بان ها راه نمیدهند و بهائی بودن را برای خود يك

اجتماع و مسالکی دانسته اند و بانطور که بهائیان مسلم بازاسمی از حضرت رسول اکرم یا ائمه هدی میبرند یعنی حدیث یا خبری که از آنها برای مبتدی ذکر میکنند و تظاهر اسامی آنها را با احترام می برند اغلب از بهائیان زردشتی بمبئی این تظاهرات را هم ندارند بلکه گاهی اوقات خودم از آنها کلمات ناشایسته نسبت بمقامات روحانی اسلام شنیدم حتی بعضی ازان بهائیان سید باب را نیز چندان احترامی نمیکند برای آنکه از اولاد عرب و از زراری سادات است اما میرزا را که ایرانی نژاد می دانند و جناب میرزا عباس هم نسب نامه موهوم او را برای دلخوشی آنان ساسان رسانیده خیالی احترام میکنند و تعجب در این است که این پیچارگان علاوه از آنکه معارفی ندارند بخود الواح متناقض و متباین میرزا عباس نیز آشنا نگشته اند و واقف نشده اند که اگر جناب میرزا از اولاد ساسان باشد دیگر از اولاد یسوع (ا) (یسی) نخواهد بود و اگر بجهت تمایل و رغبت کلیمیان از اولاد یسوع شده و نسب نامه او حضرت یسوع رسیده دیگر دلخوشی زردشتیان بهائی که از اولاد ساسان است ببعورد خواهد بود اکنون که از شرح چهار طبقه بهائیان فارغ شدیم لازم است شرح حال ان یکفر جوان فریب خورده را بنکاریم

بیان حال یکنفر

در بروجرده يك جوان نجیب فاضل معروف درستکاری در طبقه تجار بود که از حیث تقوی و درستی و امانت و دیانت

۱ میرزا عباس در الواحی که جهة یهودیان نوشته نسب پدرش میرزا را به یسوع میرساند!! و در الواحی که جهة زردشتیان مینویسد نسب پدرش را به ساسان معرفی میکند!!

معروف و از هر حیث دارای اخلاق فاضله بود
 از آنچنانیکه حسن حقیقت جوئی در بشر ودیعه طبیعی است
 که پیوسته میخورد حقیقت را بدست بیاورد و شاهد مقصود را
 در کنار بگیرد و او نیز از اخبار و آثار و اقوال علماء امامی
 شنیده بود بلکه از ضروریات مذهب اثنا عشریه میدانست که امام
 دوازدهم فرزند امام حسن عسکری غیبت کرده و در آخر الزمان
 ظهور می کند و چون آثار و علائم ظهور نیز اغلب ظاهر شده
 بود و آن حسن خدا جوئی و حقیقت طلبی در ایشان خیلی شدت
 داشت این بود که در واقع با استقبال امام زبان رفت یعنی بمرکب
 طلب سوار شده با توشه از تقوی و عصائی از توکل و حرزی
 از خلوص و دعا و مناجات در وادی طلب حیران و سرگردان
 و در بیابان تاریک اوام افتان و خیزان رهسپار دیار مقصود شد
 روز های جمعه در خانه خود دعوتی داشت از دوستان
 و رفقای که با او در این عقیده نزدیک بودند میآمدند و با کربه
 و زاری و انابه و یقراری دعای ندبه میخواندند و *یا ایاهام العجل*
 فرج مولای صاحب الزمان و *العجل العجل* و *الفوت الفوت* می
 گفتند و یا صاحب الزمان *الایمان الایمان* میسرودند شاید مقناطیس
 طلب او آن شیخ موعود را جذب کند و وی را مجبور به
 ظهور نماید

در واقع مجلسی که اراسته بود کاشف از صفای عقیدت
 و خلوص و بیان واقع حالت ایمانی خود و رفقای خدا طلب
 حقیقت جوی او بود

ناگاه يك نفر بهائی در بروجره بود و مطلع شد که چنین
 اشخاصی بجهت چنین مقصودی احتفال کرده اند و برای ظهور

امام علیه السلام در روزهای جمعہ مجتمع شده دعای ندبه می خوانند و در حقیقت حدقه چشم نیازمندی و خط نظر امیدواری خود را باقصی نقطه مراد و مقصود که ظهور امام مسعود باشد دوخته اند

ان بهائی نیز فرصت را غنیمت دانسته نظر بدستوری که دارد (تا سمع نه بینید لب بسخن نگشائید) گوشهای شنوایی در آنجا می بیند از این رو لباس تشیع و دیانت را پوشانیده در آن مجمع وارد میشود و دعای ندبه میخوانند و الغوث و الغوث میکند و از سایرین بیشتر حرارت بخرج میدهد و اظهار تقوی و دیانت مینماید تا بالاخره با آن شخص مدم و ممران میشود و محرم اسرار میگردد

و وقتی که می بیند موقع رسیده که نیش تبلیغ را باندام آن بیچاره فرو برد فرو میبرد و باو میگوید * راستی راستی آیا خبر دارید؟ بعضی مدعی هستند که همین کسی را که فعلا ما برای تعجیل در ظهور او دعای ندبه میخوانیم و ظهورش را از خداوند متعال خواستکاریم در هفتاد سال قبل ظاهر شده و مردم او را کشتند خوب است ما نخست برویم و تحری حقیقت کنیم شاید آنها راست بگویند و ظاهر شده باشد و اگر پس از تحقیق معلوم شد که هنوز ظهور نکرده انوقت میائیم و دعای ندبه را میخوانیم تا ظاهر شود

بالاخره يك چنین صحبت و کلامی با يك آدم متدین خداپرست که یكدقیقه ایمان بخدا را بهتر از مملکت روی زمین میداند چه تأثیر میکند همان تأثیری که انش با پنبه میکند باری ان شخص می پرسد ان که بود؟ در جواب میشنود

که سید باب بود و پس از او نیز ظهور حسینی شده است (مقصود میرزا است) البته چنین خبری بیک چنین آدم خدا طلب ساده که میرسد لا اقل او را در مقام تحقیق و مجاهدت وارد میکند که شرح حال و قضیه را جستجو نماید و بدیهی است هر استخبار و پرسشی که از خود آن بهائی در اینموضوع میکند جز لاف و کزاف و ذکر معجزات و بیانات و دروغی بیش گوئی های مصنوعی و بهائی شدن نصف امریکا و ایمان آوردن ثلث مردم اروپا چیز دیگر نمی شود و همین مسموعات چنان آن بیچاره را مضطرب و مندهش کرده بود که شیرازه نظم تجارت و زندگی او کسبخته شده بود و نظر بهوالم دوستی و یکجبهتی که با من داشت شبی تزدم آمد و قضایا را کاملا شرح داد که چنین خبری شنیده ام و نمی دانم چه بایدم کرد اگر اعتنا نکنم و مجاهده و تحقیق ننمایم می ترسم مسئول خداوند شوم و از متمردين محسوب کردم و اگر بخوام کاملا طریق مجاهدت و تحقیق را به پیمایم رسوا و بی اعتبار بگردم من نیز آنچه میدانستم از لاف و کزاف حضرات باو گفتم حتی این ایه را خواندم **ان جائکم فارق بنیاء فقیبوا لئلا تضیبا قوماً بجهالة** و در بیان معنی این ایه بایشان شرح مبسوطی دادم که چگونه سزاوار است شما شخص متدین معتبر با ابروئی بصرف شنیدن حرفهای غیر مسلم شخص نکره باینطور متذبذب و متزلزل شوید صحبت های سری اینطائفه با مثل شما اشخاص ساده بی الایش همانا لاف در غریب است و الا بچه جهة اینحضرات با اشخاص فاضل و عالم و بصیر و مطلع صحبت نمیکنند بالاخره باندازه با ایشان از این قبیل مذاکرات شد که آتش طلب و مجاهدتش خابوش

و صحبت آن شخص بهائی را فراموش کرد
 اما چندی نگذشت که دیدم زمزمه در اطراف این شخص
 بلند شده و از هر طرف بطور نصیحت و اندرز باو هجوم آورده
 اند و جهت او هم معلوم بود چونکه نزد هر عالم و مجتهدی که
 میرسید تصریحاً دلائل نبوت عامه و خاصه را می پرسید و تلویحاً
 از اینطایفه چیزی پرسش می نمود و همچنین نزد هر تاجر و
 کاسبی از اینگونه سوالات و مذاکرات را مطرح میکرد.
 باری من نظر بخلوص و محبتی که باو داشتم او را بمنزل
 خود برده و قدری نصیحت کردم که شما بنا بود ترک کنید و
 تسلیم چهار کلمه حرف بی اساس نشوید گفت چکنم که بهائیان
 بچهار دلیل واضح و برهان لائح مرا متزلزل کرده اند که اساس
 حقانیت هیچ پیغمبر مرسلی از این چهار خارج نیست و هیچ
 حقی را نمی توان جز باین چهار دلیل ثابت کرد (دعوت)
 (استقامت) (نفوذ) (تشریح شریعت) و در این ظهور این
 چهار دلیل بطور اکمل و اجمل و اتقن و احسن ظاهر و پدیدار
 شده است

دعوت

صید باب در سن ۲۵ سالگی علی رؤس الاشهاد در سنه ۱۲۶۰
 در مکه معظمه در حضور ۳۶۰ هزار حاج دعوت کرد و گفت
 من قائم موعودم و به تمام علماء و فضلاء و امراء و بزرگان
 ابلاغ نمود و شدید تر از این دعوت میرزا است که نوزده سال
 پس از رسید دعوت کرد و برای تمام سلاطین روی زمین لوح
 فرستاد و انهارا به بهمت خود دعوت کرد در صورتیکه دعوت
 سایر انبیاء باین واضحی و روشنی نبوده است

استقامت

سید باب در گفته خود چنان استقامتی به خرج داد که بالاخره
 نام اجکاء هزاران تیر شد و ابدأ از گفته و دعوی خود تجاوز
 و انحرافی حاصل نمود و همچنین میرزا در دعوی خود مستقیم
 بود تا بادرنه و عکا تبعید شد و ابدأ از صراط استقامت اعوجاج
 و انحرافی حاصل فرمود و شاید انبیاء قبل هم باین درجه مورد
 ابتلاء و ابتداء قوم واقع نگردیدند

نفوذ کلمه

نفوذ که خود برهانی لائح است در این امر چنان
 مشهود و محسوس است که نظیر و متیل او در ادیان سابقه دیده
 نشده چه که سید وقتی دعوت کرد صد هزار نفر از علماء و
 بزرگان و اخیار و ابرار با او موافق شدند
 و بهاء الله [میرزا] به محض آنکه اب گشود و دعوت
 فرمود اینقدر نفوس از کلیبی و مسیحی و مسلم و زردشتی و
 سایر ملل با او گرویده اند که حد و حصر ندارد شاید در ایران
 پنج ملیون بهائی است و نصف اهل امریکا بهائی هستند و ثلث
 مردم اروپا نیز بهائی شده اند غرض آنست که از مملکت
 انگلستان و المان تا اقصی نقطه چین بهائی شده اند و ان جمع
 قلبی هم که در دنیا باقی مانده اند و بواسطه حب ریاست وانهمالك
 در شهوت طریق مجامده را نه پیموده و بقدم طلب و خضوع
 وارد محافل بهائیان نشده تا بدین دلائل قویمه آشنا شوند و بالاخره
 انها نیز خواهی نخواستی می فهمند و بهائی میشوند

تشریح شریعت

یکی دیگر از چهار دلیل تشریح شریعت است که هر یک مبرور
مرسلی داشته است و اکنون نیز سید باب کتاب بیان را آورد و
تشریحی فرمود و نوزده سال بعد از او (میرزا) آمدند و
بیان را نسخ کردند و کتاب اقدس آوردند و آن کتاب حاوی و
جامع تمام سعادت بشری است

مثلاً میگوید * ایاکم ان تقرنوا خزان حمامات العجم
میفرماید * قد کتب علیکم تعلیم الاظفار والدخول فی ماء
یحیط هیاکم فی کل اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه
من قبل .

میگوید * من احرق بیتاً فاحرقوه
میفرماید * کتب علی کل اب تریة ابنه و بنته بالعلم
والخط و دونهما

میگوید * انا مرضتم ان ارجعوا الی الحدائق من الاطباء انا
ما رفعتنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذی جعله الله مطلع
امرء المشرق المنیر

میفرماید * کتب علی السارق النفی و الحیس و فی
الثالث فاجعلوا اعلانه فی جبینہ لئلا یقبله من الله

میگوید * لا تحلقوا رؤسکم قد زینها الله بالشعر و فی ذلک
لایات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعه
میفرماید * من اراد ان یتعمل او انی الذهب و الفضة لا
بأس علیه

میگوید * قد حکم الله لکل زان و زانیه دینه مسلمة الی بیت
العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب

میفرماید: «قد عفی الله عنکم ما نزل فی البیان من نحو
الکتاب و اذناکم بان تقرئوا من العلوم ما ینفعکم»

میگوید: «ان عدة الشهور تسعة عشر شهرا فی کتاب الله
و همچنین میفرماید: «قد حرم علیکم تقبیل الایادی فی الکتاب
بالاخره این بیچاره ساده ان چهار دلیل را بیک اب و
تای برای من تقریر کرد که کوئی خیال تبلیغ فرا هم میداشت
چون که همان رجزهایی را که ان بهائی خوانده بود و با همان
معجزات و پیش کوئی هائی که از وی باب و تاب شنیده بود با
لحن تصدیق آمیزی برانم می گفت

من هرچه در مقام دفاع بر امدم و سخناش را بدلائل
و براین رد می کردم دیدم که چنان از باده الفاظ و عبارات
مبرزات سر مست شده که بتوان از معانی و حقایق تبیان چون منی
به هوش آید و این خرافات را فراموش کند ناچار باحالت اسف
انگیزی از ارشادش مایوس شدم و انجام روزگارش را به تقدیر واگذاردم.
ولیکن از ان جائیکه او را ادم بی گناه بی تقصیری میدانستم
و سوابق حسن اخلاق و دیانت او را در نظر داشتم و به علاوه
خود را ازاد از هر علاقه حتی علاقه ظاهر الصلاحی می دانستم
از مصاحبتش احتراز نجستم و رشته الفت و مراودتش را نکستم
و او نیز بهمان جرش و خروش خود باقی بود و در هر مجلس
و محفلی آغاز صحبت می نمود و بهر عالم و عامی فهمانید که
در چه عقیده است

این بود که بعضی علماء بروجرد معلوم گردید که او
متزلزل گشته و مردم را از صحبت او منع نمودند ولیکن منکه
ازادی خواه و عارف مسلک بودم می گفتم:

ز مهر بر ار بر کند افاق را * چه عم ان خورشید با اشراق را
 بهیچوجه از ملاقات او و غیر او پرهیزی نداشته بلکه برای
 از دیداد معلومات خود گاه گاهی هم صحبت مالی متنوعه را لازم
 می شمردم بالاخره من بی گناه نیز پانش او سوخته و در بعضی
 اذمان بردیف او درآمده و فقط پیرمان اینکه من با او مرادده
 دارم مورد سوء ظن واقع شدم

و دچار حوادثی گردیدم که شاید نظایر بسیار برای ان
 در هر شهر و دیار واقع شده مثل اینکه حکایت قبیل را یگوفتی
 یکی از اهالی یزد که نام وطن او یزدجرد یا مجومرد بود برایم
 نقل کرد که از کثرت مشابهت بقسمتی از قضایای حاصله و خسارات
 وارده بر خودم قارش را مناسب دانسته و لهذا بدگر ان حکایت
 مختصر قناعت نموده و قضیه خویش را عجاله مسکوت عنه میگذارم
 شخص یزدجردی - یکی از اهالی یزدجرد گفت در ولایت
 ما چند سال است چند نفر بهائی پیدا شده و در تبلیغ اشخاص
 سماجت و اصرار دارند که هر انسان بوطرفی گرفتار و هر آدم با
 وجدانی بمشاجره با ایشان ناچار است چه شخص با وجدان نمی
 تواند حرفهای بی اساس مغالطه آمیز را شنیده ساکت باشد از این
 رو من که یکی از مخالفین صمیمی ایشانم برای رفع شبهات یکی
 از رفقای خود دو مجلس با حضرات ملاقات نموده ام و نتیجه
 ان دو مجلس ملاقات این شده که عمه زاده دارم که پیوسته در
 کمین من بوده تا بهانه بدست بیاورد و در املاک من وثقت بندرم
 تصرف نماید همین که شنید من دو مجلس با حضرات نشسته ام
 باین طرف وان طرف دویدم و نزد ان و این مرا بهائی قلمداد نموده
 و هرگونه تبری که از من ظاهر شد او و طرف دارانش واقف نگردم تا

بالاخره بزور حکومت وقت همین کار را کرد و چون من پطهران
 برای دادخواهی امدم و بالاخره در این جا الوده و متوقف شدم
 و توانستم کما ینفخی بامورات شخصی یز و جرد خود برسم
 در این اثنا همان اقا حسن عمه زاده استهاز فرصتی یافته برای
 آنکه بتواند مال مرا تصاحب نماید باین طرف و آن طرف می رود
 و فریاد می زند که فلانی با آن شخص هم عقیده است که دستم را
 از ملک شخصی خود یا از ثلث پدر کوتاه نماید
 چنانکه بهمین ایرنکها چندین سال است نتیجه ان املاک
 و مستغلات را برده و من هم بواسطه کثرت مشاغل و گرفتاری ها
 هنوز با احکام شریعت و دوات فراغتی نیافته ام که ان شخص غاصب
 حقه باز را در محکمه عدالت دوات احضار کنم تا بکیفر میثات
 اعمال خود برسد

وجوع بحکایت آن شخص ساده

باری ان شخص ساده که در انجام کار برای فحص و تحقیق
 می رفت و در عوض آنکه طلاب و علماء به بینه و برهان رفع
 ترازل وی را بنمایند و غبار مغالطه و کذب که از آفته ان بهائی
 دروغگو بلوح قلب این بیچاره ساده نشسته بود باب یاک عالم و
 عرفان شست و شو نمایند تا بصراط المستقیم این منهج قویم کما
 کان باقی بماند او را تخطئه و ملامت میکردند که این چگونه
 سوالانی است که پیش گرفته و این چه مباحث مشئومی است که
 سوال مینمائی

او بدینواسطه تصور کرد که کلام ان بهائی راست است و
 این حضرات از عهده بجواب بر نمیایند بالاخره در فرجام کار
 بطرف انها مایل بلکه چنین مفهوم می شد که در طریقه ضلالت

انها وارد شده است و من با يك قلب مجروح و دل افسرده به اين قضيه نگران می بودم يکی برای انکه اين ادم حيف بود و ديگر انکه شايد ظن بعضی در حق من راست آيد

باری ان شخص که از جمعيت مسلمين جدا شد بهائيان دست ها را آشورهند و او را در اغوش محبت خود کشيدند و مدتی چند او در ميان حضرات میبود و تبليغ می کرد و با يك شور و انجذابی بود که ابتدا نمی شد هر ان اوقات من برخلاف عقیده او استدلالی کنم يعنی ابتدا موثر نمی شد و در ان حال کوئی در جواب اين مصراع را می سرود * من گوش استماع ندارم لمن يقول *

تا چند سالی طول کشيد و من نیز از حال وی کما فی السابق اطلاعی نداشتم چرا که او نیز سرگرم همين کلمات بود و از صحبت چون من رفیق ديرينه بواسطه تباین عقیده گریزان بود اگر چه شايد بعضی بيخبران را کمان چنين بود که او همیشه با من مانوس است

باری پس از چند سال يك روز با چهره زرد و رنگ پریده که آثار حزن و غم و اندوه و ندامت در سیمایش پیدا بود وارد منزل شد و سلامی گفت و نشست

هر چه از او احوال پرسى و خوش آمد گفتم از کثرت وحشت و غم و اندوه و آلم قدرت جواب دادن نداشت کوئی که عقده کلبویش را گرفته بود که حقیقه نمی توانست حرف بزند پس از گذشتن چند دقیقه که مرا نیز از حالت غیر طبیعی او شکفت و تعجب و بهت و حیرتی حاصل شده بود ناگاه عقده اش آشوده شد و یکدفعه شروع کرد بهای های گریستن و پس از گریه زیادى

رو بمن کرد و گفت

دیدی چه طور گول خوردم! دیدی چگونه بدبخت شدم!!
 دیدی چسان بی اعتبار گردیدم!! دیدی چه قسم مغبون و خسارت
 مند شدم! دیدی چطور نصایح سودمند تو و مثل تو را نشنیدم
 و بدم شوم بهائیان افتادم!! و بالاخره دلال دزد و حمال بی
 اجر و مزد شدم

اینک پس از چندین سال که خیلی نزدیک رفتم و از محارم
 اسرار آنها شدم و مسافرت های تبلیغی کردم و رئیس آنها را ملاقات
 نمودم * خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

دین نبود و دام بود * حق نبود و حقه بود * راست نبود
 و دروغ بود * رحمت نبود و نعمت بود * آب نبود و سراب بود *
 نور نبود و ظلمت محض بود *

اقای نیکو — بشرافت دوستیت قسم علاوه از فجائع و
 جنایاتی که از آنها برای العین دیده ام * علاوه از آن بی عصمتی
 هائی که از زنهاى آنها فهمیده ام * علاوه از آن سوء اخلاقی
 که از مردانشان مشاهده کرده ام * علاوه از آن فحشائی که از عمومشان
 دانسته ام * علاوه از آن کلمات متناقضی که از خدای حضرات و
 خدا زاده آنها خوانده و محفوظ دارم *

همان چهار دلیلی را که چند سال قبل باب و کتابی برای
 شما ذکر میکردم و شما بحسن اخلاق می پذیرفتید پس از واقف
 شدن و محرم گردیدن با حضرات و اطلاع از خودشان و
 اقرار و اعتراف تاریخی مسلم خودشان معلوم گردید که تمام آنها
 دروغ و مغالطه بوده است

چنانکه ناگزیرم برای جبران سیئات گذشته خود همان

چهار دلیل را که دلیل حقیقت انبیاء عظام است ذکر گنم و ثابت نمایم که آن دلائل در این طایفه وجود نداشته و ندارد بلکه بطور مغالطه برای آنکه چون من بد بختی را بدام شوم خود گرفتار نمایند آنها را ذکر میکنند در صورتیکه هیچکدام ادلائل در رئیس آنها وجود نداشته است

دعوت

سید باب دعوت مستقیمي نکرد اول گفت من باب علم بعد گفت من نائب خاص امام دهمه سیم گفت من قائم موعودم دهمه چهارم گفت امام زمان پسر امام حسن عسکری است وحی و حاضر است و لعنت کرد کسیرا که منکر وجود او باشد و اگر بهائیان انکار کنند شرح سوره کوثر حاضر است

و اما میرزا که امروز بهائیان میگویند در قطب افاق قیام کرد . و دعوت فرمود و استنادشان بان الواحی است که کم کم بعد از فوت میرزا از زیر پرده بیرون آمده و بدست ان ها افتاده است در آن روز که خودش حی و حاضر بود و با مسلمین بغداد و عکا و حیفا معاشرت میداشت جز بیک نفر مسلمان که مطیع احکام و شریعت خاتم انبیاء است خودش را معرفی نکرده است نهایت ان بود که نزد مسلمین فلسطین که اهل سنت و جماعتند خود را مسلمان سنی قلمداد می کرد و میگفت این تزییقاتی که بما وارد کرده اند و ما را سرکون نموده اند برای این بوده که عادات و اصول رفضه را (شیعه) نه پستیده ایم و همین مسئله هم سبب بود که وقتی میرزا فوت کرد مسلمین عکا تشییع جنازه کردند و تائینات (خطابه که برای فقید میخوانند)

برای او گفتند که آن تائینات را میرزا ابوالفضل کلپایگانی (در ارقانی که بهائی بود و فرزند را نوشت) در فرزند دلیل غلط نداشتن عربی های میرزا قلمداد میکند

اری اگر مسلمین عکا میدانستند که میرزا در سر دعوتی دارد و از ظل شریعت خاتم انبیاء خارج شده است نه تنها با او معاشرت نمی کردند و در فوت او طلب مغفرت نمی گفتند بلکه روز های جمعه هم که برای ایتمام بنماز جمعه در مسجد حاضر می شد البته بمسجدش راه نمیدادند

نیکوی عزیز - چون غرض من این است بهائی زادگان بیچاره که از این قضایا واقف نیستند و بصرف تعصب که پدرشان بهائی بوده یعنی فریب خورده اها نیز متابعت میکنند و عاشق بی جهت شده اند واقف و مطلع شوند می گویم که جناب میرزا تمام ماه رمضان را نیز روزه می گرفت مریدان و پیروان علت سؤال میکردند در جواب میگفت اگر من روزه نگیرم احباب عکا نیز روزه نخواهند گرفت بلکه درملاء افطار خواهند کرد صوفی ز هیچ صومعه در پای خم نشست

تا دید محاسب که سیو می کشد بدوش و دولت و ملت عثمانی مطلع می شوند که ما طریقه دیگر و شریعتی غیر از اسلام داریم و بدین واسطه من و عائله و احباب را معدوم میکنند

بخاطر دارم يك روز برای تنبه و تذکر یکی از بهائی زادگان این قضایا را می گفتم که میرزا شفاها در مدت حیات خود دعوتی نکرد و بظاهر مطیع اوامر اسلام بود گفت مصلحت وقت اینطور بوده چنانکه عسی هم غسل تعمید از یحیی گرفت ا ا خیلی به نادانی و غفلت او تأسف خوردم

(ای مبلغی که در محافل چهار نفر بیچاره بی اطلاع متدین را کبر میآوری و رجز خوانی میکنی که بهاءالله در قطب افق دعوت کرد اینطور بود)

مضحک تر از همه این است که پس از چند سال که میرزا پیر شده و ضعف بر او مستولی گردیده بود بهائیان عسکاً محض آنکه خدای آنها (میرزا) بواسطه ضعف روزه گرفتن مریض و ناتوان نشود در اول ماه مبارک همگی جمع شده و عریضه خدمت میرزا نوشتند و در آن سوگند های غلاظ و شداد خوردند که اگر وجود مبارک تحمل سختی صرم را برای این قوم می کند که افطار نکنیم ما همگی قسم می خوریم که روزه بگیریم مشروط اینکه هیکل مبارک خود را سختی صوم مبتلانا فرماید و همه امضا کردند و آن عریضه را تقدیم نمودند

همین کسی که بقول بهائی بیخبر در قطب افق پیمادی خود دعوت ارد از کثرت محافظه کاری چنین جواب داد * ما عریضه شمارا بعلاء اعلی فرستادیم یا نژده روز میرود و یا نژده روز جوابش میاید * گدایه از اینکه باید از ترس روزه بگیریم در اینچه مشگین قلم که یکی از بهائیان است و خیلی مزاح بود این مزاح را کرد و گفت

(شخصی دعا کرد مادرش بمیرد و پدرش زن جوانی بگیرد تا وسائل راحتی و عیش و نوش فراهم گردد دعایش معکوس شد پدرش مرد و مادرش شوهر جوانی کرد و بزحمتش انداخت) اینک ما بهائی شده ایم از زحمت روزه سی روزه خلاص شویم حالا باید هم روزه سی روزه را بگیریم و هم نوزده روزه را این را (۱) حباً للجمال و ان را خوفاً للقتال

مخفی نماند که بواسطه همان محافظه کاری گرفتن روزه نوزده روزه هم ممنوع بود که مراد از مسلمین آن دیار بی بیرند و اسباب زحمت این گذار شود

هزیزم نیگو — والله و بالله من باور کردم و فریب خوردم و تصور نمودم که دعوت میرزا چنان که بهائین می گفتند بالاین و شدیدتر و مهم تر از دعوت خاتم انبیاء بود لا اقل بمثل دعوت حضرت رسول بوده که آن حضرت وقتی مبعوت شد عادات قوم و سکان جزیره العرب بت پرستی و یهودی و مسیحی بودند همه آنها اعلان فرمود که شریعت شما منسوخ شده و خود وجود مبارکش تشریف برده بتهارا شکستند من نیز کمان کردم بلکه یقین داشتم که میرزا نیز لابد با امام جماعت عکا گفته است — دیگر لازم نیست بمسجد بروی و نماز جماعت بخوانی چرا که من فرستاده خدایم یا خود خدا هستم و جمعه و جماعت را نسخ کرده ام ولی متاسفانه وقتی وارد بهائیان شدم پس از چهار سال و پنجسال باینگونه مسائل واقف گردیدم

و هم چنین میرزا عباس خودش را یکفر مسلمان بهائی تصور میکرد و بهائی را مانند اسم قامیلی که مرسوم همه جا است یا طریقه تلقی می نمود و از این جهت بود که مسلمین حیفاً با او محشور بودند و در فقدان او متأثر و متألم شدند و تشییع جنازه او را نمودند و مانند فقدان پدرش تائینات و خطبات خواندند چه که بظاهر يك حرکتی مخالف اسلام از او ظاهر نشده بود و يك حرفی بر ضد شریعت اسلام از او نشنیده بودند و يك نماز جماعت از او ترك نشد

و اکنون نیز اگر کسی برود حیفاً و از شوقی افندی سؤال

کند آیا شما بنسخ شریعت اسلام قائلید ؟ خواهد گفت معاذ الله
برای اینکه میدانند چه خبر است

نیکو — هنوز بهائیان ایران که اقدس را کتاب اسمانی
خود می دانند و او را ناسخ جمیع کتب می پندارند و تصور
می کنند که میرزا این کتاب را مانند قران که خاتم انبیاء بقوم
ابه ایه که نازل می شد میفرمود این کتاب اقدس نیز بمسلمین
سوریه و فلسطین یا لا اقل بقاضی مگا یا امام جماعت حیفارائه
داده اند — نه والله — هنوز کتاب اقدس را پنهان می کنند و
در عکا و حیفای خود بهائیان نیز کتاب اقدس ندارند و در حقیقه
بی کتابند و من باب محافظه کاری درانجا تکمیل کتاب اقدس
برای بهائیان ممنوع است

تأیید گفتار

اوقاتی که کارنده در مصر بودم کتاب اقدس را یک شخص
مجهول الحالی که عکس او در اروپا صفحه ۵۱ گراور است
یکروز بدست یکی از بهائیان می بیند و يك جمله [ایه] او را
استنساخ می نماید این قضیه به محفل روحانی پرت سعید رسید
از آن بهائی مواخذه شده که چرا گذاردی فلان کس کتاب اقدس
را ببیند و بعد که دید چرا گذاردی استنساخ نماید ؟

غرض این است اینکه بهائیان ایران در نزد بعضی پیغمبران
بگویند که بهاء الله آمد و کتاب اقدس را مانند سایر انبیاء بر من
که صاحب کتاب بودند اوزه و بهمه اهل عالم ابلاغ کرده است
چنین نیست یا گوینده عمدا دروغ میگوید و یا مانند همین شخص
ساده پیغمبرانه نقل قول دروغی را مینماید

و برای آنکه مطلب و مدعای خود را در پتھان داشتن کتاب اقدس و سایر الواح میرزا اثبات کنم عین لوح میرزا عباس را که در آخر لوح لاهه است و برای شیخ فرج الله کردی در جواب استجازه طبع کتاب اقدس نوشته است می نگارم و مخفی نماند که شیخ فرج الله مذکور نیز طبع اینگونه کتب را از نقطه نظر تجارت و استفاده متحمل می شود نه فقط بصرف ایمان و خلوص و تفصیل لوح لاهه و نقطه نظر سیاسی آن لوح و علت آنکه مخصوصا از طهران شخصی را طلبیدند که حامل آن لوح واقع شود با شرح حال حامل در مجلد دوم این کتاب خواهم نکات . —

هوالله

ای بنده استان مقدس مکتوب جواب نامه جمعیت لاهای ارسال گردید اگر طبع و نشر خواهید ضرری ندارد آنچه در این ایام جائز الطبع است اجازه طبع داده می شود زیرا هر زمانی را اقتضائی رساله [۱] که خطاب باین الذئب است در ایام مبارک اجازه استنساخ بنفسی فرمودند چنین اقتضا میکرد حال طبع و

(۱) کتاب ابن الذئب مشتمل بر عربی و فارسی است میگویند که میرزا برای مرحوم آقا شیخ محمد تقی اصفهانی (آقانجفی) فرستاده است در صورتیکه اگر چنین می بود از شهرت و استنساخش اندیشه نداشتند و نمی هراسیدند و بعلاوه عائله مرحوم شیخ مطلع می بودند در صورتیکه خبر ندارند یعنی چنین لوحی ارسال نشده پس لوح ابن الذئب نیز مانند الواح ملوک و سایر الواحی که در آنها ذکر الوهیت و یا رسالت کرده الواح زیر دو شکی هستند که بمروور و دهور هر وقت اولیاء امرالله مصلحت دیدند افتابی میکنند و اجازه طبع و نشر میدهند ! و عجب در این است در امر کتاب ابن الذئب چند خبر معمول مصنوعی در فضیلت عکا ذکر کرده است ! !

نشر شد کتاب اقدس اگر طبع شود نشر خواهد شد در دست
اراهل متعصین خواهد افتاد لهذا جائز نه

بلی بعضی از ملحدین مثل میرزا مهدی بیک از متزار این
بدست آورده و نشر دادند ولی این در رسائل ملحدین مندرج
چون بغض و عداوتشان مسلم در نزد عموم قول و روایتشان
مجهول و مبهم است ولی اگر بهائیان نشر دهند حکمی دیگر دارد
قرآن بیست و شش سال در نزد کتاب و حی محصور بود
در زمان خلفاء انتشار یافت و آن نیز محصور در نسخ معدوده
بود و عليك البهاء عبدالبهاء عباس

سبحان الله میرزا عباس در اینجا بطور واضح و صریح می
گوید اگر اقدس را دیگری نشر بدهد ما میتوانیم انکار کنیم ولی
اگر بهائیان منتشر نمایند حکمی دیگر دارد و معینا هنوز بهائی
زادگان بدبخت خیردار نشده اند که پدرانشان چه فریبی خورده
و دستخوش چه اوهامی گشته اند بلکه بصرف تبعیت دیانت پدری
و تمرینات اولی بدین اوهام موروثی داخلش و گرفتار گردیده
و شایه بعضی از آنان نیز از نکارنده رنجور شوند که چرا پرده
از روی حقایق بر می کشم و مطالب را اشکار میکنم

در صورتیکه اگر قدم طلب و سلوک را در سبیل معرفت
سلطان قدم گذارند و سینه را که سریر ورود و جلوس معرفت
سلطان ازلی است لطیف و نظیف نمایند و همچنین دارا از علاقه
اب و گل یعنی از این خرافات موروثی پاک و مقدس فرمایند
و حلقه چشم بصیرت و نیازمندی را بحدیقه توحید و ایمان
بکشایند چه حوریات معانی بینند که سر از غرفه کلمات بیرون
آورده و چه غلمانهای معنوی مشاهده کنند که بر قصور عبارات

جلاس شده اند جنات تجری تحتها الاهار بینند و در ظل همایون
شجره مبارکه اسلام ماوی کز بینند و بدون جهت عاشق سرکار
اقا نشوند و بدون دلیل از این منهج قوم اعوجاج و انحراف
حاصل ننمایند و تکارنده را ملائکه رحمت شناسند که جز برای
تذکر و خیر آنها چیزی نه نوشتیم و غیر از خدمت عالم انسانی مقصودی
نداشتم * انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

ایضاً تأیید کوینده

برای شامد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه
ابدا دعوتی نگرده بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود
حرام نموده که مبادا سر و صدائی بلند شود و مشت او نزد
مسلمین آن اقلیم باز گردد عین لوحی را که میرزا عباس برای
شیخ فرج الله زکی کردی در مصر (قاهره) فرستاده است درج
می کنم و از آن لوح نیز مطالب دیگر هم مستفاد می شود و
ان اینست که چون خود میرزا عباس می خواست بمصر برود
زمینه سازی می کرد که احباء انجا ابدا صحبت مذهبی یا تبلیغی
نکنند که زهمه بلند شود و آشوبی واقع گردد که اسباب زحمت
او شود یا اسببی بدو وارد گردد اینقدر برای خودشان محافظه
کاری میکردند و در عوض دیگران را در بلاد دور دست به تبلیغ و
نشر نفحات تخریص و تشجیع می فرمودند

مصر حضرت شیخ فرج الله ملاحظه فرمایند

هو الله (۱) ای شیخ محترم در السن و افواه ناس مفتربانی
چند انتشار یافته که ضرر بامر دارد لهذا باید من ملاقات با

بعض نفوس مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هر کس ملاقات نمود منقلب گردید اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ کشاید و بنفسی حرفی و او بمدافعه بزند مردم بکلی فرار نمایند و نزدیک نیابند لهذا جمال مبارک تبلیغ را در این دیار حرام فرموده اند مقصود این است که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید بکلی اظهار بی خبری کنند که مهمه و دمدمه قدری ساکن شود و من بتوانم که بمصر ایم و با بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم زیرا حال حکمت اقتضا چنین مینماید لهذا جمیع احبا را بکلی از تکلم از این امر البتة حال منع فرمائید و علیکم التحية والفضل والاحسان من الرب المنان ع ع

اینجا ملاحظه کنید آقایان چقدر خودشانرا دوست دارند که برای چند روزه که میخواهند بمصر تشریف ببرند تبعه خود را از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود نهی میکنند و بانها تاکید می کنند که ایدا اسم این امر را هم نبرید تا من مدتی که در مصر هستم خیالموش محض شوید و مسلمانان صرف گردید وقتیکه من از مصر مراجعت بحیفا کردم پدر خودتان را در آورید و خودتانرا باتش بزنید !!

نمی دانم در اینمورد بهائیان بهوش میابند و متذکر میشوند جائیکه مرلای آنها بحفظ خود میگوشت و از نشر مرام و اصول خود تعطیل می کند چرا ان ما کالة کرم تر از اش شوند و خودشان را برای منافع دیگری بزحمت و مهلکه اندازند لا اقل بخود او تاسی نمایند

بلی در اینجا بشیخ فرج الله انطور دستور می دهد و در

ایران که مرکز عبورش نمیافتد بمن اینطور دستور میدهد

هو الله

ایها الرجل الرشید انی اشکر ربی الکریم بما کشف عنک
 غطائك و بصرک الیوم جدید * و اربک ملکوت السموات و
 الارض فی هذا الیوم العظیم و ایقظک من رقدک بالنداء المرتفع
 من الملاء الاعلی مبشرا بظهور الجمال الالهی من الافق المبین
 فا ستبشر ببشارات لله و شمر الذیل و لا تخف الویل و اجتهد
 فی اعلاء کلمة الله فی تلك المدوة القصوری و انطق بالثناء علی الله
 فی المحافل الکبری و اقم الحجج القاطعه علی اشراق شمس الحقیقة
 من الافق الاعلی و الله یؤیدک علم ما تشاء ان ربک لقوی قدیر
 و علیک البهاء الالهی ۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبد البهاء عباس

اری این اقا پسر همان کسی است که خودش در عکا
 مسلمان محض بود و نماز جمعه از او ترک نشد ولیکن در سر سر
 کاغذ باطراف می نوشت که من خدایم نه ان دعوتی که دیگران
 هم در مقام عرفانی کرده اند مانند حسین منصور حلاج و بایزید
 بسطامی *

خیر * جناب میرزا در دعائی که برای روز تواد خودش
 ساخته و مانند زیارت نامه اش که اقلا فرصت نداده بود تا خودش
 درگذرد و پسرانش در حق او زیارت نامه و دعای روز تواد بگویند
 میگوید * الیوم یوم ولد فیہ من لم یلد و لم یولد *

نذر بندی دو نفر بهائی

اوقاتی که تکارنده در مملکت بر ما در رنگون بودم دو